



## فهرست

- ۷ مقدمه گردآورنده  
محمد ملاعباسی
- ۱۹ مقاله اول..... آرمان تمدن: منشأها، معناها و اشارات  
برت باودن  
ترجمه محمد ملاعباسی
- ۲۱ احیای «تمدن»
- ۲۵ سرچشمه های فرانسوی تمدن
- ۳۳ سرچشمه های انگلیسی تمدن
- ۳۸ کولتور آلمانی در برابر تمدن
- ۴۶ تمدن چه معنایی دارد و به چه چیزها دلالت می کند؟
- ۵۷ مقاله دوم..... تمدن و سرچشمه های آن  
آریاد ساکولسایبی  
ترجمه سیدعلی تقوی نسب
- ۶۴ نظریه پردازی در باب فروپاشی نظم
- ۶۵ تزنرو آستانگی
- ۶۷ ژرار و مکانیسم قربانی
- ۷۰ مضمون سازی از فرایند متمدن شدن
- ۷۰ برادری
- ۷۱ نهادینه گردانی
- ۷۲ ریاضت طلبی
- ۷۵ کاریزما و پارسیا
- ۸۵ نتیجه گیری
- ۸۷ مقاله سوم..... برخورد تمدن ها: مدلی برای توسعه تاریخی؟  
گرگوری ملیوئیش  
ترجمه محمد ملاعباسی

مقاله چهارم..... تمدن به منزله تاریخ	۱۰۹
ترجمه سیدعلی تقوی نسب	
کریستینا رُخاس	
خشونت و گفتمان	۱۱۳
تفاوت و خشونت	۱۱۷
رژیم بازنمایی	۱۲۱
مقاله پنجم..... تحلیل تمدنی: نوسازی سنت جامعه شناختی	۱۲۹
ترجمه محمد ملاحباسی	
ادوارد تیریاکیان	
۱. تمدن به مثابه گفتمان	۱۳۲
۲. احیای دوباره سنت جامعه شناختی تحلیل تمدنی	۱۳۹
نسلی اول: ویر، دورکیم و موس	۱۳۹
نسلی دوم: پویایی های تمدن	۱۴۳
نسلی سوم: آیزنشتات و هانتینگتون	۱۴۶
۳. تمدن مدرنیته و مدرنیته تمدن ها	۱۴۹
مقاله ششم.....	۱۵۷
آیامی توان تمدنی زوال یافته را بازسازی کرد؟ تمدن اسلامی یا اسلام مدنی؟	
مهدی مظفری	
ترجمه محمد ملاحباسی	
مقدمه و فرض های اولیه	۱۵۹
ملاحظات نظری: زوال و احیا	۱۶۲
ملاحظات تجربی: ظهور و سقوط تمدن اسلامی	۱۶۸
ملاحظات نظری: چطور بازسازی ممکن می شود؟	۱۷۶
سه شاهراه	۱۷۷
نتیجه گیری: تمدن اسلامی یا اسلام متمدنانه؟	۱۸۸
مقاله هفتم..... برای آخرین بار، تمدن	۱۹۳
ترجمه محمد ملاحباسی	
حمید دباشی	
تمدن از کجا آمد؟	۱۹۶
پی نوشت ها	۲۰۷
منابع	۲۳۵
نمایه	۲۴۹

## مقدمه گردآورنده

تمدن مفهومی است در دسرساز. هیچ کس نمی داند این واژه پرشکوه و اسرارآمیز دقیقاً چیست و به چه چیزی دلالت دارد. به همین علت هرکس خواسته است درباره این مفهوم بحث کند، لاجرم از آن تعریفی به دست داده است و این تعاریف نوبه نوبه ابهام این مفهوم بیشتر دامن زده است. واژه تمدن سرگذشت عجیبی دارد؛ تا آنجا که می دانیم، این واژه اولین بار در نیمه دوم قرن هجدهم، در چند متن فرانسوی، در معنایی نزدیک به فهم امروز ما پدیدار شده است. درباره اولین نویسندگانی که واژه را جعل کرده است، هنوز اختلافاتی وجود دارد. اما به هر حال، روشن است که عمر این واژه بیش از ۲۵۰ سال نیست. باین حال در طول این عمر نه چندان بلند، معناها و دلالت های بسیاری به خود گرفته است و در تضاد با مفاهیم گوناگونی به کار رفته است؛ علاوه بر این، تداعی های اخلاقی رنگارنگی داشته است.

برای عده ای، تمدن در شکل کلمه ای مفرد، به معنای وضع غایی تعالی بشر مطرح بوده است، وضعیتی که در مقابل «بربریت»، «خشونت»، «بدویت» و «طبیعت» قرار داشته و عموماً اروپای غربی، و بعداً آمریکای شمالی، مرکز و تجلیگاه آن محسوب شده است. در این نگاه، تمدن نوعی معیار یا آرمان اخلاقی است که جوامع و افراد، بعد از گذراندن مراحل از تکامل و پیشرفت، به آن نائل می شوند. تمدن نقطه آخر پیکان تکامل بشری است، پیکانی که در سر دیگر آن بربریت نشسته است.

برای دسته دیگری از نویسندگان، تمدن، به عنوان سرجمع زندگی مدرن و شهری، هم معنای «فساد» و «تفرعن» و «ابتذال» بوده است و در مقابل صفا و صداقت و صمیمیت گذشته‌ها قرار گرفته است؛ و بدین ترتیب، مفهوم مثبت و آرمانی آن به مفهومی منفی و ناگوار تبدیل شده است. جدای از این نوسان بین معنای مثبت و منفی، تمدن در نوشته‌های برخی از تاریخ‌نگاران و فیلسوفان تاریخ، نه در صورت مفرد، که در صورت جمع آن اهمیت داشته است. آن‌ها عموماً تمدن را نوعی واحد تحلیلی فرض می‌گرفتند که قرار بود توضیح‌دهنده چیزهایی باشد که واژه‌هایی مثل «دولت-ملت»، «فرهنگ»، «جامعه» و «دین» نمی‌توانست توضیح‌دهنده دهد. طبق این نگاه، تاریخ بشریت را تمدن‌های گوناگون ساخته بودند، تمدن‌هایی که روزی متولد شده‌اند، در دوره‌ای به اوج خود رسیده‌اند، و بالاخره زوال یافته و قدرت خود را از دست داده و مرده‌اند.

در زندگی غیراروپایی‌ها، تمدن و گفتارها و کردارهای مربوط به آن، بیش از هر چیز با فرایند تلخ و دردناک استعمار و سلطه اروپا و آمریکا توأمان بوده است. آفریقایی‌ها، هندی‌ها، بومیان آمریکا و میلیون‌ها انسان دیگر در گوشه و کنار دنیا، در پیچ و تاب «فرایند متمدن شدن» به بردگی گرفته شدند، یا سامان زندگی سنتی خود را زیر تهدید لوله‌های توپ و تفنگ از دست دادند، معادن و محصولاتشان برای ده‌ها سال به شکل سیستماتیک غارت شد و نهایتاً فقیر و فرودست و پریشان، و البته «هنوز نامتمدن» رها شدند. برای این مردم، برخلاف نخبگان اروپایی، تمدن نقطه مخالف خشونت و جبر نبود؛ بلکه برعکس، تمدن و خشونت دوروی یک سکه بودند.

تمدن در ذهن و ضمیر ما ایرانیان نیز با این بیم و امیدها همراه بوده است. دسته‌ای از متفکران ما، که امروزه با نام عمومی «منورالفکرها» آن‌ها را می‌شناسیم، دل‌مشغول تمدن به معنای مثبت اخلاقی آن بوده‌اند. آن‌ها تمدن را آرمانی می‌دانستند که کشور ما برای رهایی از انبوه مشکلاتش باید به آن پیوندد و از «بی‌تریتی» و «بی‌تمدنی» درآید.

با گسترش نهضت‌های دینی و امواج هویت‌گرایی، مشخصاً برداشت عمومی ما از تمدن نیز تغییر می‌کند. در این برداشت جدید، متفکران مختلف معتقد می‌شوند که ما پیش از این دارای تمدنی باشکوه بوده‌ایم که امروز از دست رفته است و مریض و کم‌توان شده و به «انحطاط» افتاده است. نشانه این انحطاط نیز ناتوانی سیاسی و نظامی ما در برابر دولت‌های نیرنگ‌باز و قدرتمند اروپایی بود که سال به سال تأثیرگذاری بیشتری در موازنه قوا و تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌های ملی ما پیدا می‌کردند. اما پیش‌ترها، که ما خود صاحب تمدنی برای خودمان بودیم، هیچ‌کس یارای چنین زورگویی‌هایی را نداشت. منظور از این تمدن از دست رفته تمدن ایران باستان یا تمدن اسلام، یا هر دوی آن‌ها بود. بازگشت و احیای تمدن باستانی ایران، که مورد حمایت خاندان سلطنتی پهلوی نیز بود، با انجام پروژه‌های باستان‌شناختی و تاریخی آغازید و بعدها در خلال برنامه‌ها و سیاست‌گذاری‌های وسیع فرهنگی دنبال شد. شاید جشن‌های دوهزار و پانصد ساله، و تغییر مبدأ تاریخ از هجرت پیامبر اسلام (ص) به سالی موهوم، که مثلاً نقطه آغاز پادشاهی هخامنشیان بر این سرزمین بود، بهترین گواه برای شدت توجه رژیم پهلوی به تمدن ایران باستان باشد.

نباید در همسایگی این فهم، رشد جریانی را فراموش کرد که تمدن غرب را نه نقطه اوج تکامل بشر، که حضيض انسانیت و غروب فضایل می‌دانست. غرب، در نگاه این منتقدان، حاصل نوعی انحراف یا گمراهی بود، یا به تعبیر دیگر ظهور اسم «مضل» خداوند پنداشته می‌شد و دوره مدرن تاریک‌ترین و مسموم‌ترین دوره حیات بشری در تاریخ تصویر می‌شد.

در برابر باستان‌گرایی پهلوی‌ها، متفکران و نویسندگانی که علایق مذهبی پررنگ‌تری داشتند، سبک دیگری از تمدن‌اندیشی را بسط می‌دادند. آن‌ها کشور خودشان را میراث‌دار تمدنی دیگر، یعنی تمدن اسلامی، می‌دانستند، تمدنی که برای قرون متمادی، باشکوه‌ترین تمدن جهان بوده است و به دلایل گوناگون امروز انحطاط پیدا کرده و زیر سلطه تمدن جدید غربی درآمده است. پیدا کردن علت انحطاط تمدن اسلام،

برای دهه‌ها، خود به بحثی دامنه‌دار بین متفکران کشور ما تبدیل شده بود، بحثی که هنوز باز است: عده‌ای معتقدند حمله مغول‌ها بود که کم‌رین تمدن پرشکوه را خم کرد و آغاز پایان آن بود؛ دسته دیگری به تاریخ فکراهمیت بیشتری می‌دهند و ورود فلسفه یونانی به اندیشه مسلمانان، یا عرفان زدگی و فقه زدگی، یا نبود اندیشه سیاسی را دلیل عمده توقف و پس‌روی گام به گام این تمدن می‌شمارند؛ عده دیگری دورشدن از راه و روش صالحان دوره صدر اسلام را علت اصلی می‌دانند و انگشت اتهام را به سلسله‌های اموی و عباسی و دیگر نظام‌های سلطانی و شاهی می‌گیرند؛ و دیگرانی نیز، در روایت خود از داستان انحطاط تمدن اسلامی، از ترکیبی از این دلایل یاد می‌کنند.

به هر حال، در کنار این نگاه‌های تاریخی، در سال‌های اخیر و مخصوصاً پس از تجربه پیروزی انقلاب اسلامی، دغدغه تازه‌ای نیز به دغدغه‌های قبلی افزوده شده است: تمدن‌سازی، یا احیای نظام‌مند و برنامه‌ریزی شده تمدن اسلامی. این موضوع به مناقشه‌ای پربسامد در گفت‌وگوهای داخلی کشور ما تبدیل شده است. آیا می‌شود تمدنی را با اراده و برنامه‌ریزی انسانی ساخت؟ آیا می‌شود تمدنی زوال یافته را دوباره احیا کرد؟ عده‌ای معتقدند حداقل در سطحی می‌توان و «می‌بایست» تمدن اسلامی را احیا کرد و عده‌ای دیگر دم از ناممکن بودن چنین کاری می‌زنند. ما فکر می‌کنیم، جدای از این بحث رایج «امکان و امتناع»، شایسته است بحثی اخلاقی نیز در این زمینه باز شود. تلاش برای تمدن‌سازی چه پیامدهای اخلاقی‌ای در پی خواهد داشت؟ آیا تمدن‌سازی پروژه‌ای غیرسیاسی است؟ یا در مناسبات سیاسی ما جایگاهی خواهد یافت؟ مرز تمدن‌سازی با امپریالیسم کجاست؟ می‌دانیم که مبارزه با امپریالیسم، استکبار و «جهان‌خواری» یکی از پایه‌ای‌ترین اصول سیاست خارجی کشور ما بعد از انقلاب اسلامی بوده است، و در عین حال، تاریخ به ما نشان داده است که بسیاری از پروژه‌های تمدنی، دیر یا زود، به رابطه‌ای استعماری و امپریالیستی بین متمدن‌ها و بی‌تمدن‌ها تبدیل شده است. به هر حال به نظر می‌رسد جای بحث اخلاقی

درباره تمدن در گفت‌وگوهای رایج مربوط به این مفهوم در کشور ما خالی است. این مجموعه مقالات تلاش کرده است تا اشاراتی به این بحث نیز داشته باشد. از سطح ایران که فراتر رویم، شاهد احیای دوباره اندیشیدن به تمدن در سراسر جهان نیز بوده‌ایم. در سال ۱۹۹۳، در یکی از شماره‌های مجله فارین پالیسی<sup>۱</sup>، مقاله‌ای به چاپ رسید که آتش بحث درباره تمدن‌ها را بار دیگر شعله‌ور کرد. نام این مقاله «برخورد تمدن‌ها» بود و ساموئل هانتینگتون، استاد مشهور علوم سیاسی در آمریکا، آن را نوشته بود. سه سال بعد، هانتینگتون نسخه مفصل‌تری از مقاله خود را در قالب کتابی با همین نام منتشر کرد. مقاله هانتینگتون در اصل پاسخی بود به کتاب فرانسس فوکویاما، پایان تاریخ و آخرین انسان، که یک سال پیش، در ۱۹۹۲ به چاپ رسیده بود. هانتینگتون معتقد بود برخلاف نظر فوکویاما، با فروپاشی شوروی و پایان جنگ سرد، تضاد و تنازع میان ابنای بشر کاهش نخواهد یافت، بلکه از این به بعد، هویت‌های دینی و فرهنگی و سیاسی انسان‌ها، که او نامش را تمدن‌ها گذاشته بود، منشأ بروز جنگ و ستیز خواهد بود.

هانتینگتون جهان را به چند تمدن اصلی تقسیم کرده بود: تمدن غربی، تمدن آمریکای لاتین، دنیای شرق، دنیای اسلام و تمدن مادون صحرا. به چند کشور مانند اتیوپی و هائیتی و اسرائیل هم لقب «کشورهای تنها» داده بود که در هیچ تمدنی - درست و حسابی - نمی‌گنجیدند. کشورهایی مانند هندوستان، چین، فیلیپین و... هم بودند که داخل مرزهایشان، شکاف‌های بزرگ تمدنی وجود داشت (مثلاً میان اسلام و هندویسم در هندوستان، میان بودیسم و هندویسم در چین، میان اسلام و بودیسم در فیلیپین). در ذیل هر تمدن اصلی نیز تمدن‌های کوچک‌تری وجود داشت، مثلاً ذیل تمدن غربی با شکاف کاتولیک/پروتستان مواجه هستیم. هانتینگتون معتقد بود، با رشد ارتباطات، افزایش کنش‌های متقابل در سطح جهانی، افزایش منطقه‌گرایی در اقتصاد و پاره‌ای از عوامل دیگر،

انسان‌های سراسر جهان به‌طور روزافزونی به «هویت تمدنی» خودشان آگاه می‌شوند و تلاش می‌کنند تا از این هویت محافظت کنند و آن را گسترش بدهند، اما نبود امکان همگرایی در ارزش‌های فرهنگی متفاوت تمدن‌ها و در نتیجه تباین هویت‌های تمدنی، باعث می‌شود این فرایند منجر به تشدید منازعات تمدنی در جهان شود. هانتینگتون پیش‌بینی می‌کرد اصلی‌ترین ستیزها در «مرزهای خونین» تمدن اسلامی روی دهد.

نظریه هانتینگتون را بسیاری از چهره‌های شناخته‌شده علوم انسانی در جهان نقد کردند. ادوارد سعید، آمارتیا سن، دیوید هاروی و دیگران، هریک از نظرگاه ویژه خود کمبودها و خطرات درپیش‌گرفتن چنین نظریه‌ای را هشدار دادند. در سال ۲۰۰۱، رئیس‌جمهور وقت جمهوری اسلامی ایران، سیدمحمد خاتمی، «گفت‌وگوی تمدن‌ها» را هنگام سخنرانی خود در سازمان ملل، به‌مثابه جایگزینی برای مفهوم «برخورد تمدن‌ها» معرفی کرد. در سال ۲۰۰۵ نیز نخست‌وزیر اسپانیا، خوزه لویس رودریگز زاپاترو، و نخست‌وزیر ترکیه، رجب طیب اردوغان، مفهوم «پیمان تمدن‌ها» را مطرح کردند. هدف از پیمان تمدن‌ها اقدامات جهانی برای مبارزه با افراطیگری و دفاع از تکثر در جوامع بشری اعلام شد. در سطح مباحث دانشگاهی نیز ابهام، ایدئولوژی‌زدگی، غرب‌گرایی و آمریکامحوری هانتینگتون در نظریه برخورد تمدن‌ها آماج نقدهای گوناگون قرار گرفت.

طی این بحث‌ها، دشواری استفاده از مفهوم تمدن، با شدت هرچه بیشتر خود را نشان داد، چنان‌که کسانی مثل دکتر حمید دباشی، در مقاله‌ای که در همین مجموعه ترجمه شده است، گفتند دیگر وقت آن رسیده است که خودمان را از دست این مفهوم خلاص کنیم. درعین حال، نویسندگان دیگری نیز تلاش کرده‌اند تا با اصلاح و بازتعریف این مفهوم، بتوانند از آن در «تحلیل‌های تمدنی» بهره ببرند. در هفت مقاله‌ای که در این مجموعه گرد آمده است، تلاش کرده‌ایم تا سویه‌های اصلی این تلاش‌ها را اجمالاً توضیح دهیم.



مقاله اول «آرمان تمدن: منشأها، معناها و اشارات» ترجمه فصل دوم از کتاب مفصل برت باودن، به نام امپراتوری تمدن: تکامل ایده‌ای امپریالیستی است. باودن استاد پُرکار دانشگاه وسترن سیدنی است که سال‌هاست درباره تمدن و تحلیل تمدنی می‌نویسد. علاوه بر کتاب امپراتوری تمدن، که در سال ۲۰۰۹ به چاپ رسیده است، باودن کتاب تمدن و جنگ<sup>۱</sup> را نیز در ارتباط با این موضوع در سال ۲۰۱۳ منتشر کرده است. باودن در امپراتوری تمدن استدلال می‌کند که پس از تفوق آمریکا در جنگ سرد و مخصوصاً پس از حملات یازده سپتامبر، ارجاع به تمدن دوباره بسیار زیاد شده است. او که کتاب خود را با بررسی تفصیلی مفهوم تمدن و دلالت‌ها و معناهای مختلف آن در تاریخ اروپا، از دوران روشنگری به این سو، شروع کرده است، می‌گوید تمدن و استانداردهای غربی آن، در قرن‌های هجدهم و نوزدهم، اکثراً دستاویزی برای توجیه امپریالیسم کشورهای اروپایی در سراسر دنیا بوده است؛ امروز نیز «امپریالیسم جدید» آمریکا، دوباره این واژه را احیا کرده است تا همان اهداف قدیمی سلطه را پی بگیرد. باودن در فصل دوم کتاب، که در این مجموعه ترجمه شده است، ریشه‌ها و بسترهای تاریخی واژه را در زبان‌های فرانسوی، انگلیسی و آلمانی بررسی می‌کند و به تفاوت‌های آشکار معنایی آن اشاره می‌نماید. این درآمد، برای کسی که بخواهد اطلاعاتی ابتدایی درباره پیچیدگی‌های مفهوم تمدن به کف آورد، بسیار مفید واقع خواهد شد.

مقاله دوم این مجموعه را آرپاد ساکولسای نوشتن است. این جامعه‌شناس مجارستانی، که در نظریه‌های اجتماعی و جامعه‌شناسی تاریخی تخصص دارد، در «تمدن و سرچشمه‌های آن» به بنیادهای مفهومی این واژه می‌پردازد. مقاله او به سبک و سیاقی بسیار متفاوت از باودن، نشان می‌دهد کدام نیازها در حیات اجتماعی بشری، منجر به پروراندن این مفهوم شده است. ساکولسای می‌گوید هر فرهنگی خشونت داخلی را بین اعضای خود منع می‌کند، اما چگونه باید بر خشونت خارجی فائق آمد؟

1. Bowden, B. (2013). *Civilization and war*. Edward Elgar Publishing.

تمدن تلاشی بوده است در جهت یافتن راه حلی عمومی و جهان شمول برای مسئله خشونت. ساکولسایبی به مفاهیمی مانند مرز، موهبت و مکانیسم قربانی می پردازد و می گوید نقطه فروپاشی نظم، یعنی جایی که مرز میان خودی و بیگانه گم می شود، محل وقوع شدیدترین خشونت هاست. بنابراین فرهنگ ها، هرگاه مرز میان خودی و ناخودی از میان می رود، با استفاده از سازوکارهای گوناگونی مانند قربانی کردن، مرز جدیدی را می سازند. ساکولسایبی معتقد است مفهوم تمدن در نگاه غربی ها، مرزی بود که بعد از تضعیف مسیحیت ساخته شد. این مقاله از کتاب ادوارد تیریکیان و سعید امیرارجمند به نام بازاندیشی در تحلیل تمدنی انتخاب شده است.

«برخورد تمدن ها، مدلی برای توسعه تاریخی» عنوان سومین مقاله این مجموعه است. گریگوری ملیوئیش، نویسنده مقاله، استاد سابق تاریخ و سیاست در دانشگاه ملبورن استرالیاست و اکثر کتاب ها و مقالات او نیز به جامعه استرالیا و مسائل این کشور اختصاص دارد. او در این مقاله، با نقد فهم هانتینگتون از واژه تمدن، ادعا می کند هانتینگتون خصوصیتی را به تمدن ها نسبت داده است که به صورت تاریخی دولت-ملت ها دارای آن بوده اند: انسجام و یکپارچگی، نیروی نظامی متشکل، مرکز واحد تصمیم گیری های سیاسی و علاقه روزافزون به ستیز و منازعه. در مقابل، تمدن ها غالباً کلیت هایی رقیق و نامنسجم بوده اند که اشکال بسیار گوناگونی از زندگی اجتماعی را در دل خود جای می دادند. ملیوئیش می گوید از نظر هانتینگتون تمدن ها مثل توپ بیلیارد هستند: سخت و نفوذناپذیر و دائماً در حال برخورد با یکدیگر؛ اما اگر با دیدی تاریخی سراغ تمدن ها برویم، خواهیم دید که هر تمدنی ملغمه ای از فرهنگ ها و اعتقادات رنگارنگ بوده است و عملاً آن تمدن هایی که هانتینگتون از آن ها دم می زند، در هیچ کجای تاریخ پیدا نمی شود. این مقاله نیز به عنوان یکی از فصول کتاب بازاندیشی در تحلیل تمدنی به چاپ رسیده و از آنجا برای ترجمه انتخاب شده است.

بخش چهارم این مجموعه بخشی از مقدمه کتاب کریستینا زخاس به نام تمدن و خشونت: رژیم های بازنمایی در کلمبیای قرن نوزدهم است. این بخش،

که با عنوان «تمدن به منزله تاریخ» ترجمه شده است، تمهید نظری رخاس برای پرداخت به مسئله توأمانی گفتمان‌های تمدنی و خشونت در جهان سوم است. رخاس معتقد است زیر عنوان تمدن، کشورهای اروپایی دست به تجاوزها و سلطه‌گری‌های بی‌مانندی در سراسر جهان زده‌اند و اکنون باید پرسید این خشونت در چه گفتمان‌هایی و به چه صورت نهادینه و توجیه می‌شده است. رخاس معتقد است اروپایی‌ها خود را صاحب تمدن می‌دانستند و تسلط این دیدگاه باعث شده بود تا تمام جهان را با چشمی اروپایی ببینید و درباره آن قضاوت کنند. این نگاه به جهان، به خوبی با منافع قدرت هم‌آوا می‌شد و نتیجه آن فرایند ایدئولوژیک و خشونت‌بار گسترش سرمایه‌داری در جهان سوم بود.

مقاله ادوارد تیریاکیان به نام «تحلیل تمدنی، نوسازی سنت جامعه‌شناختی» پنجمین بخش از این مجموعه مقالات است. تیریاکیان که به همراه سعید امیرارجمند، کتاب بازاندیشی در تحلیل تمدنی را تدوین کرده است، یکی از جامعه‌شناسانی است که می‌گوید مفهوم تمدن، اگرچه دارای کثرت معنایی و ابهام درونی است، هنوز بلااستفاده نشده است، بلکه می‌توان در موقعیت‌هایی که واحدهای تحلیلی دیگر ناکارآمدند، از آن بهره برد. تیریاکیان می‌گوید ما در تحلیل‌های جامعه‌شناختی بین واحد تحلیلی دولت-ملت و جهان فراگیر انسانی، نیازمند واحد تحلیلی بینابینی هستیم. نظریه نظام‌های جهانی یا نظریه جهانی شدن تلاش کرده‌اند تا چنین حد وسطی را به وجود بیاورند، اما تمدن نیز از این قابلیت برخوردار است. برای نشان دادن این قابلیت، تیریاکیان مطالعه تاریخی مفصلی را درباره تمدن در جامعه‌شناسی انجام می‌دهد. تمدن در طول تاریخ جامعه‌شناسی، واژه‌ای حاشیه‌ای و نه‌چندان مؤثر بوده است؛ با این حال می‌توان سه نسل از متفکران را نام برد که به انحای مختلف به این واژه و دلالت‌های آن اندیشیده‌اند. در بین «کلاسیک»های جامعه‌شناسی، پرداخت و برهه این مسئله در جامعه‌شناسی تطبیقی‌اش بیشترین اهمیت را دارد، هرچند دورکیم و مخصوصاً مارسل موس نیز به این مفهوم توجه داشته‌اند. در نسل میانی جامعه‌شناسان

با تحلیل‌های پیتریم سوروکین، نوربرت الیاس و بنجامین نلسون مواجه می‌شویم و نهایتاً در معاصران جامعه‌شناسی آثار هانتینگتون و آیزنشتات بیشترین اهمیت را داشته‌اند. تیریایان، پس از توضیحات خود درباره میراث این جامعه‌شناسان، مسائل و موضوعاتی را مطرح می‌کند که از نظر او چالش‌های پیش روی جامعه‌شناسی تمدنی در دوران معاصر محسوب می‌شود. این مقاله نیز از کتاب بازاندیشی در تحلیلی تمدنی برگزیده شده است.

ششمین مقاله این مجموعه نوشته مهدی مظفری است. مظفری استاد بازنشسته علوم سیاسی در دانشگاه آرهوس دانمارک است. او در «آیا می‌توان تمدنی زوال یافته را بازسازی کرد؟» به دنبال کنکاش در سؤالی است که ذهن بسیاری از نویسندگان و اندیشمندان مسلمان را در سده اخیر به خود مشغول کرده است. همچون دیگر مقاله‌ها، مظفری نیز صفحات اولیه مقاله خود را به بحث درباره معنای گوناگون این واژه اختصاص داده است؛ علاوه بر این کوشیده است تا معنای چیزهایی مانند «انحطاط تمدن» یا «احیای تمدن» را نیز روشن کند. پس از این بحث مفهومی، مظفری تمدن اسلامی را به عنوان نمونه مطالعه خود انتخاب کرده و با طرح اجمالی نظر متفکران مختلف اسلامی درباره انحطاط این تمدن، حالت‌های احتمالی بازسازی آن را بررسی کرده است. مهدی مظفری این مقاله را در یکی از شماره‌های ژورنال روابط بین‌الملل در سال ۱۹۹۸ به چاپ رسانده است.

هفتمین و آخرین مقاله کتاب نوشته حمید دباشی است. دباشی استاد شناخته شده دانشگاه کلمبیاست که کتاب‌های متعددی درباره ایران و جهان اسلام نوشته است. او با نگاه پسااستعمارگرایی خود در مقاله «برای آخرین بار، تمدن» نقد کوبنده‌ای به تمدن و نتایج خشونت بار و استعماری آن وارد کرده است. دباشی معتقد است ظهور دوباره مفهوم تمدن و چنگ زدن به تحلیل‌های تمدنی تلاشی مذبحانه برای حفظ چیرگی استعماری غرب در جهانی است که دیگر از کنترل غرب رهیده است. دباشی، با بازگشت به دوره‌ای که برای اولین بار

استفاده از مفهوم تمدن رایج شد، نشان می‌دهد تقارنی بین از میان رفتن هویت مسیحی کشورهای اروپایی و ظهور هویت جدیدی ذیل «تمدن غربی» وجود دارد. در واقع، در جهان نوظهور سرمایه‌داری، که مسیحیت اهمیت هویتی خود را علی‌الخصوص برای بورژواها از دست داده بود، تمدن هویت جمعی جدیدی می‌ساخت که توجیه‌گر سلطه‌طلبی‌های این مردم بود. دباشی معتقد است در گردونه مرگ‌بار تغییرات اقتصادی و اجتماعی اخیر و در صورت بندی‌های جدید کار و سرمایه، نه تنها کلیت‌های مبهمی مثل تمدن جایی نخواهد داشت، بلکه واحدهای بسیار مستحکم‌تری مثل دولت-ملت‌ها نیز ضعیف و ضعیف‌تر خواهد شد. بنابراین ما باید هرچه سریع‌تر خودمان را برای دورانی آماده کنیم که از هر لحاظ «پساتمدنی» محسوب می‌شود. مقاله دباشی آخرین مقاله کتاب بازان‌دیشی در تحلیل تمدنی بوده است.

در پایان این مقدمه کوتاه لازم است از دوستان نشر ترجمان علوم انسانی که در مراحل مختلف انتخاب، ترجمه و آماده‌سازی این مجموعه مقالات کمک کرده‌اند تشکر کنم؛ بیش از همه، از سیدعلی تقوی‌نسب، که علاوه بر همفکری‌های ارزشمند، زحمت ترجمه دو مقاله را نیز به عهده گرفت. و در ادامه از مرتضی روحانی و سیداحمد موسوی خوئینی سپاسگزارم که از این کار حمایت فراوان کردند. عطاءالله بیگدلی مجموعه ارزشمندی از جست‌وجوهای خود در این زمینه را در اختیارم قرار داد و سجاد سرگلی متن‌ها را، با وسواس، ویراستاری کرد. سیدسالار کاشانی متفکران جدیدی را در این زمینه به من شناساند و مرتضی منتظری مقدم و سیدمحسن شجاعی مقالات را، پیش از این ویراست، برای انتشار اینترنتی آماده کردند؛ قدردان کمک همه آن‌ها هستم.

تیرماه ۱۳۹۵

محمد ملاحباسی



# [مقالهٔ اول]

## آرمانِ تمدن: منشأها، معناها و اشارات \*

برت باودن

ترجمهٔ محمد ملاعباسی



---

\* Bowden, Brett. "The Ideal of Civilization: It's Origins, Meanings, and Implications", in *The empire of civilization: the evolution of an imperial idea*. University of Chicago Press, 2009. pp. 23-47





مطالعه تاریخ واژه‌ها ابداً اتلاف وقت نیست.

لوسین فور، نوع تازه‌ای از تاریخ

تمدن فاکتی است مثل همه فاکت‌های دیگر، مستلزم مطالعه، وصف  
و شرح.

فرانسوا گیزو، تاریخ تمدن در اروپا

### احیای «تمدن»

اخیراً، واژه تمدن و صورت جمع آن، تمدن‌ها، به منزله ابزار توصیف و توضیح سازوکار جهان، بخشی از امتیاز از دست‌رفته خود را بازیافته است. نشان خواهیم داد که واژه تمدن و صورت جمع آن همچنان به شیوه‌های گوناگونی تعبیر می‌شود و در زمینه‌های متعددی به کار می‌رود. در واکنش به احیای دوباره این واژه و نیز به عنوان ابزاری تحلیلی، این جستار از «ایده تمدن» استفاده گسترده‌ای خواهد کرد تا فرایند مشخصی را در تاریخ و سیاست جهان شرح دهد.

همان طور که توضیح خواهم داد، چنین کاری ایده تمدن را هم به مثابه یک جور فرایند و هم به منزله نوعی مقصد یا وضعیت نهایی لحاظ خواهد کرد. به علاوه، آرمان تمدن را همچون سنگ محکی تطبیقی به کار خواهم برد که خودش را در شکل «استاندارد تمدن» ظاهر می‌سازد. ایده تمدن در این مقاله، هم مفهومی کلیدی است و هم شمایی وسیع که در بطن کار جاری است. بر سرچشمه‌های تکاملی و معناهای تثبیت شده واژه تمدن و صورت جمع آن، مروری جامع خواهم کرد، و هدفم در این کندوکاو واژه‌شناسانه، ساختن بنیادی است که بقیه پژوهش‌ها بتواند بر آن تکیه کند. از این گذشته، کوشیده‌ام تا موضوعات کلیدی‌ای را که این مطالعه به آن‌ها ارجاع می‌دهد روشن کنم و سامان ببخشم. در اولین گام باید شرایطی را مدنظر قرار دهیم که در آن واژه تمدن یا دیگر معادل‌های زبانی‌اش در زبان‌های فرانسوی و انگلیسی و آلمانی کاربرد پیدا کرده است. به چند دلیل این سه زبان از همه برجسته‌ترند؛ حداقل به دلیل این واقعیت که این سه زبان در دیپلماسی اروپای قرون هجدهم و نوزدهم بیشترین تفوق را داشته‌اند. همین دوره مصادف است با ورود کلمه تمدن و آرمان آن به اندیشه اروپایی. در آن دوران، فرانسوی احتمالاً گسترده‌ترین زبانی بود که مردم در اروپای غربی با آن تکلم می‌کردند. در عین حال انگلیسی زبان قدرت مسلط عصر بود و آلمانی هم به دلیل شبکه گسترده روابط دیپلماتیکی که ولایت‌های آلمانی تبار رنگارنگ را به هم وصل می‌کرد، بسیار پرکاربرد بود. به علاوه، فرانسوی از این جهت هم مهم است که اولین زبانی است که واژه تمدن در آن ظاهر شد. تحول شایان توجه بعدی وقتی رخ داد که با فاصله کوتاهی تمدن در کاربرد انگلیسی آن به ظهور رسید. معلوم نیست که آیا این واژه از فرانسوی به انگلیسی راه یافت یا اینکه مستقلاً در این زبان ایجاد گردید، ولی به هر حال حامل معنایی شد که به معنای فرانسوی واژه بسیار نزدیک بود. اما احتمالاً جالب‌تر از همه، ترجمه تاحدی گیج‌کننده کلمه

و ایده تمدن به آلمانی است. واژه آلمانی تمدن<sup>۱</sup> طنین کاملاً متفاوتی پیدا کرد و در کل زیرمجموعه یا به عبارتی، متضاد مفهوم آلمانی کولتور<sup>۲</sup> شد.

در ادامه خواهد آمد که کشف دنیای جدید<sup>۳</sup> به دست اسپانیایی‌ها نیز نقشی برجسته در شکل‌گیری رخدادهایی داشت که منجر به تولد آرمان تمدن شد. با این حال، از قرار معلوم می‌شود گفت که قدرت‌های اروپایی در برهه پیدایش واژه تمدن، اسپانیا و پرتغال را امپراتوری‌هایی در حال زوال محسوب می‌کردند. در این زمان چند وقتی بود که عمده بخش‌های آمریکا استقلال خود را به چنگ آورده بودند. موج دوم امپریالیسم از سوی فرانسوی‌ها و انگلیسی‌ها، از موج اول امپریالیسم اسپانیایی‌ها درس‌های فراوانی آموخته بود، با این حال، آنتونی پاکدن<sup>۴</sup> این دو مرحله امپریالیسم اروپایی را این‌طور توصیف می‌کند: «مجزا، با سرگذشتی مستقل از هم». در زبان‌های آلمانی و هلندی و ایتالیایی واژه تمدن با تعبیرات منطقه‌ای دیگری مواجه بود که مقصود مشابهی را می‌رساندند، اما هنوز چندان با آرمان‌های تمدن همساز نشده بودند. در دانمارک اسم بشهافینگ<sup>۵</sup> بر پایه فعل بشهافن<sup>۶</sup> ساخته شده بود و به‌طور گسترده‌ای به معنای بادبی، تنزیه و مدنیت به کار می‌رفت. در عین حال در ایتالیا هم کلمه سیویتا<sup>۷</sup> چنان‌که در آثار دانته می‌توان پیدا کرد، دیرزمانی بود که در این زبان جاگیر شده بود. اهمیت تمدن هم به‌عنوان کلمه و هم به‌عنوان آرمان و نقش کلیدی‌ای که سه زبان برتر اروپای غربی در شکل‌گیری آن ایفا کردند در جمله نسبتاً گிரایی از امیل بنونیسته<sup>۸</sup> هویدا است: «سراسر تاریخ اندیشه مدرن و اصلی‌ترین دستاوردهای فکری دنیای غرب پیوسته است

#### 1. Zivilisation

۲. Kultur: واژه‌ای آلمانی به معنی فرهنگ [مترجم].

۳. تعبیری رایج درباره قاره تازه کشف شده آمریکا [مترجم].

4. Anthony Pagden

5. *beschaving*

6. *bechaven*

7. *civilta*

8. Émile Benveniste

با ابداع و سامان‌دهی چند ده کلمه حیاتی که همه‌شان جزء دارایی مشترک زبان‌های اروپای غربی‌اند. «تمدن یکی از این کلمات است. دو جنگ جهانی، رکود بزرگ همه دست به دست هم دادند تا ایده تمدن را از پای بست و پیران کنند. بنابراین برای بخش عمده‌ای از این قرن، تمدن دیگری از آن کلمه‌های حیاتی به نظر نمی‌رسید. علی‌رغم این، در سال‌های میانی قرن، شاهد پدید آمدن چند مطالعه جامع درباره ظهور و سقوط تمدن‌های اصلی به قلم تاریخ‌نگاران و جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان برجسته بودیم. در سال‌های دهه ۱۹۸۰ نیز مطالعه عمده‌ای درباره «استاندارد تمدن» در جامعه بین‌المللی به چاپ رسید. این پژوهش در عین حال مطالعه تاریخی بسیار گسترده‌ای نیز بود. اما با فرارسیدن سال‌های پایانی قرن، این سبک از تحقیق دیگر در جریان اصلی حوزه‌های پژوهشی به ندرت دیده می‌شد.

اثر معاصری که ذهن‌ها را به خود مشغول کرده است، تز «برخورد تمدن‌ها»ی ساموئل هانتینگتون است. این تز به احیای حوزه مطالعاتی مشروع و ارزنده‌ای کمک کرد که می‌شود نام بی‌دروپیکر «مطالعات تمدنی» را بر آن گذاشت. توجه عمومی گسترده به این تز و اتمسفر روابط سیاسی بین‌المللی در دوران پس از جنگ سرد که این تز در آن متولد شده بود، در کنار تهدیدهای روزافزون تروریسم بنیادگرا مباحث طولانی و شدیدی را دامن زد که به رواج دوباره تعبیر تمدن (ها)، بیش از هر جای دیگری در قلمرو سیاست جهانی، کمک کرده است.

علی‌رغم اینکه هانتینگتون یکی از جدی‌ترین مشارکت‌کنندگان در این بحث بوده است، تاریخ و تعریف بسیار مختصری از این واژه ارائه می‌دهد که این‌گونه شروع می‌شود: «ایده تمدن به عنوان نقطه مقابل بربریت، به دست متفکران فرانسوی قرن هجدهم بسط یافت و معلوم است که متمدن شدن خوب بود و نامتمدن بودن بد.» هانتینگتون اذعان می‌کند که در گیرودار تکامل این مفهوم تمایزی بین کاربرد تمدن در صورت مفرد و تمدن‌ها به صورت جمع به وجود آمده است و این صورت جمع واژه است که موضوع کتاب اوست.